



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مطالب پیشین در خصوص محبت ورزیدن و داشتن محبت

در تربیت خانوادگی به تربیت روحی و عاطفی رسیدیم، که اولین محور در اینجا همان بحث محبت و ابراز محبت بود. در خصوص محبت ورزیدن و داشتن محبت، چند روایت وجود دارد، گر چه غالباً همه روایات با یک ضعفی مواجه بودند.

### دلایل عدم اعتبار روایت از دیدگاه استاد

چند روایت وجود دارد؛ دو روایت را دیروز بحث کردیم که ابواب احکام اولاد، باب هشتاد و هشت روایت سوم و چهارم بود، که یکی مطلق بود که صبیان بود و یکی هم «شده حبه لولده» بود که البته فرق روایت دوم با روایت اول این بود که؛

الف: روایت اول اخص از دومی بود برای اینکه صبیان مطلق کودک و نوجوان را شامل می‌شود.

ب: ولی دومی اختصاص به فرزند داشت از این حیث اخص بود، ولی از حیث اینکه سند را تعیین نمی‌کرد اعم بود. در روایت اول صبیان دارد که قبل از بلوغ را شامل می‌شود، ولی اینجا «حبه لولده» دارد. ولد بعد از پایان دوره صباقت هم باز ولد است. از این جهت است که بین این دو تفاوت بود. از یک نظر اخص است و از یک نظر اعم است.

الف: از حیث اینکه این ولدش هست نه همه بچه‌ها، اخص است.

ب: ولی از حیث سن، اعم است. ولد چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ ولد است. از حیث دلالت بر استحباب هم نتیجه یکی بود، اینجا ظهور اولیه‌اش در استحباب بود، آن هم نهایتاً بیش از استحباب استفاده نمی‌شد، تفاوت دیگر هم بود که آنجا روی اصل محبت بود که همه مراتب را هم می‌گرفت، اینجا «لشده حبه لولده» بود، منتهی اینکه ظاهر این مواردی که می‌گوید شدت حب هم مطلوب است، این ملازمه دارد؛ یا ملازمه عرفی دارد که عرف این را جدا نمی‌بیند؛ یعنی اصل موضوع مطلوب است و شدتش هم مطلوبیت بیشتری دارد، این هم یک نوع ظهور عرفی دارد بر اینکه همه مراتب را می‌گیرد، منتهی آن روایت اطلاقش همه مراتب محبت را می‌گرفت، این ظهورش همان شدت محبت است، منتهی با نوعی ملازمه و استلزام می‌گوییم اصل محبت هم استحباب و رجحان دارد.



بنابراین این دو روایت که از نگاه ما هیچ‌کدام معتبر نبود، ولی از نگاه عده‌ای، بنا بر بعضی مبانی مختلف رجالی هر دو، راهی برای اعتبار دارد، مخصوصاً روایت چهارم که مرسله ابن ابی عمیر است، بسیاری از بزرگان آن را معتبر می‌دانند. این دو روایت که ملاحظه کردید از نگاه ما هیچ‌کدام اعتبار ندارد ولی بر اساس برخی از دیدگاه‌های رجالی مخصوصاً روایت دوم اعتبار دارد.

## سرنوشت کودکانی که قبل از تکلیف می‌میرند؟

روایت سومی که می‌شود در اینجا به آن استدلال کرد و در مستدرک الوسائل جلد پانزده ابواب احکام اولاد، باب دو حدیث ششم آمده است، این روایت احمد بن محمد بن خالد برقی در محاسن...  
 عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبَّادِ بْنِ صَهْبَبٍ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ع «يَا رَبُّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ فَقَالَ حُبُّ الْأَطْفَالِ» چه عملی برتر است خداوند به این حدیث قدسی جواب داده اند که «فَإِنِّي فَطَرْتُهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي فَإِنْ أُمَّتُهُمْ أَدْخَلْتُهُمْ بِرَحْمَتِي جَنَّتِي» من بر فطرت توحید آنها را آفریدم و اگر هم در دوره کودکی از دنیا بروند آنها را وارد بهشت می‌کنم. خود این روایت هم از ادله‌ای است که اگر بچه‌ها قبل از تکلیف از دنیا بروند به بهشت می‌روند. این هم چند نظر است. این روایت سومی که اینجا آمده این روایت؛ یک بحث سندی دارد و یک بحث دلالتی، از نظر سند این روایت اعتبار ندارد برخلاف آن دو روایت که بنا بر بعضی از مبانی می‌توانست معتبر باشد. این روایت روی هیچ مبانی معتبر نیست؛  
 الف: هم مرسله است.

ب: هم بعض اصحابنا دارد.

ج: هم روات بعدی مثل عباد بن سهیب و یحیی بن مصابر هیچ‌کدام توثیقی ندارد... بنابراین این روایت از نظر سند تقریباً بنا بر همه مبانی ضعیف است؛ اما از نظر دلالت، دلالت بر رجحان و استحباب حب اطفال و محبت می‌کند نه وجوب، مثل دو روایت که همینطور یا دلالتش در حد استحباب بود یا اجمالی پیدا می‌کرد، که نمی‌شود بگوییم وجوب از آن بیرون می‌آید و مطلق رجحان را می‌رساند، اینجا چه عملی افضل است؟ حب الاطفال است.



## منظور از افضلیت در روایات چیست؟

نکته‌ای در مورد افضلیت عرض بکنم: افضل الاعمالی که در روایات آمده را دو جور می‌شود معنا کرد؛ الف: یک معنای اولیه که اگر یک جمله تنهایی بود در یک موضوع یا ... آن حمل بر افضلیت مطلق می‌شود. این یک معنا که افضلیت مطلقه یعنی بالاترین عمل.

ب: ولی با توجه به اینکه در بسیاری از اعمال این افضلیت آمده که کم نیست که این افضل الاعمال است احب الاعمال است تعبیر مختلفی که افضلیت را می‌رساند، این با توجه به کثرت موضوعاتی که تعبیر احب و افضل در آن آمده معنای دوم مطرح می‌شود، که افضلیت نسبی است یعنی نسبت به آن اعمالی که این تعبیر در بابش وارد نشده است این افضل است اما در درون اینهایی که راجع به آن دارد افضل یا احب است ما نمی‌توانیم به سادگی بگوییم افضل است. بنابراین یک افضلیت مطلق داریم و یک افضلیت نسبی. چون در روایات این تعبیر احب و افضل و مولی نسبت به اعمال متعدد به کار رفته است، باید حمل بر افضلیت نسبی بشود، یعنی اینها نسبت به اعمالی که این تعبیر در بابش نیست افضل هستند؛ اما در درون خود مجموعه چیزهایی که دارد این «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ»<sup>۱</sup> «افضل الاعمال امتی الصلاة بوقتها» «احب الاعمال بر الوالدین». جاهایی که روایات می‌گوید: افضل یا احب است و از این قبیل تعابیری که در روایات کم نیست و اینها متعدد است همه اینها برای هم قرینه می‌شوند که نسبت به همدیگر نمی‌توانیم بگوییم افضلیتشان را تعیین می‌کند، چون برای این اگر گفت افضل است، برای آن هم می‌گوید افضل است، اگر این بود می‌گفتیم این در صدر واجبات است ولی وقتی می‌گوییم: ده بیست یا پنجاه تا چیز می‌گوید افضل است، اینها همه نسبت به سایر امور نسبی می‌شود، اما در درون خودشان اینها قرینیتی نسبت به هم دارند که نمی‌تواند نسبت به هم این شمول را داشته باشد و لذا با این جمله نمی‌شود رتبه‌بندی بکنیم، می‌توانیم مجموعه بیست سی یا چهل موردی که افضل یا احب دارد در کنار هم در یک طبقه قرار بدهیم بگوییم اینها نسبت به سایر اعمال برتری دارند، این دلالت را دارد اما اینکه نسبت به خودشان هم برتری دارند و می‌تواند طبقه بندی را تعیین بکند، از این روایات چنین طبقه بندی بیرون نمی‌آید و لذا گاهی سؤال می‌کنند که یعنی چه که این افضل است یا آن افضل است، جوابش همین است؛ یعنی اینها افضلیت نسبی مد نظرشان است، اینها در یک طبقه قرار می‌گیرند

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ المقدمة؛ ص ۲۱



که نسبت به سایر اعمال از یک برتری برخوردار هستند، اما در درون خود این طبقه نمی‌شود رتبه‌بندی کرد زیرا رتبه‌بندی در خود این طبقه نیاز به ادله دیگری دارد.

## طبقه‌بندی احکام خمسه

شواهد و راههای دیگری وجود دارد که در آنها رتبه‌بندی بشود؛ مثلاً یکی همان دعائم اسلام است که روایاتش را در فقه تربیه مفصل کارکرده بودند، دعائم اسلام یا ارکان اسلام در اعمالی آمده غیر از اعتقادات و یکی از چیزهایی است که در درون اینها رتبه‌بندی ایجاد می‌کند. این نکته‌ای است که در پراکنش عرض کردم این پراکنش را تکمیل بکنم (به اینکه بارها گفتیم و خیلی مناسب است که پایان‌نامه‌هایی راجب به این نوشته بشود و آن رتبه‌بندی واجبات و محرمات است و بارها عرض کردیم در رتبه‌بندی و درجات حدی در کتب فقهی ما یا اخلاقی ما چیزهایی آمده در حد اینکه صغائر و کبائر و امثال اینها آمده است ولی رتبه‌بندی دقیق‌تری که قصه جلو برود و فهرست بلندبالای درست بشود، چنین کاری انجام نشده و شاید هم نشود که در همه‌جا این کار را انجام داد. ولی روش‌هایی وجود دارد که اگر انجام بشود خیلی این قصه را جلو می‌برد.) در محرمات، صغائر و کبائر داریم در واجبات اموری هست که این رتبه‌بندی را نشان می‌دهد اما روش‌شناسی این رتبه‌بندی و بعد طبقه‌بندی واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات کار ارزنده‌ای است که هم ثمرات فقهی دارد و هم اخلاقی و شایسته است که این کار انجام بشود کارهایی که الآن در فقه وجود دارد کارهای نیمه‌تمامی است، که می‌شود کاملش کرد، یکی از راه‌های همین افضل و احب است، منتهی این افضل و احب افاده نسبی می‌کند، اما در درون خودشان باید راه‌های دیگری پیدا کرد یک راهش تعابیر دعائم یا ارکان است روش سومش کثرت روایات در یک موضوعی است. مثلاً صد روایت در مورد دروغ است. خود این کثرت هم یکی از راه‌هایش است و همینطور راه‌های دیگر وجود دارد خیلی وقت‌ها علاقه دارم فرصتی پیدا بکنیم که از هفت هشت راه و طبقه‌بندی که در مورد واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات هست نهایتاً به یک اولویت‌گذاری در این‌ها برسیم که ثمره این اولویت‌ها در تراحات معلوم می‌شود، در کارهای اجتماعی و حکومتی هم چنین چیزی هست، دیدید می‌گویند: شما دروغ را رها کردید و چسبیدید به یک نخ موی زن، این یک پیش‌فرض دارد، پیش‌فرض این است که می‌گوید: این کبیره است آن کبیره نیست تا حدی معلوم است ولی گاهی هر دو از کبائر است یا هر دو از صغائر است ولی شما برای چه می‌گویید این



مهم‌تر از آن است؟ اینها چیزهایی است که تقدیر نشده اگر تقدیر بشود آنوقت راحت‌تر می‌شود، در تراحمات و اولویت‌گذاری آن وقت در نظام آموزشی وقتی پدر و مادر یا حکومت می‌خواهد، آموزش بدهد باید واجبات یا محرمات را آموزش بدهد اولویت هم طبعاً با آنهایی است که مهم‌تر است اما چه مهم‌تر است و چه مهم‌تر نیست و روی کدام باید بیشتر تأکید بشود یا کمتر تأکید بشود این بحث صغروی انجام‌نشده و لذا ثمره این در تراحمات و برنامه‌ریزی‌ها است و مخصوصاً در نظام حکومتی و این‌ها خیلی مؤثر است ولی نظام اولویت‌ها چیزی است که کمتر کار شده و نیاز به کار دارد این هم حاشیه است که بارها گفتم هر بار این بحث را طرح می‌کنم، از یک زاویه‌ای است با یک نکته جدیدی است که امیدواریم توفیقی پیدا بشود این کار انجام بشود.

## افضلیت و احبیت در روایات دلالت بر وجوب دارد یا مستحب؟

این روایت افضل الاعمال اینجا آمده است، این یک نکته در روایاتی است که افضل یا احب آمده است یک نکته هم اینکه اینها دلالت بر وجوب نمی‌کند. افضلیت و احبیت با مستحب هم سازگار است و لذا هم مفهومی اینطور است، مصداقی هم برویم می‌بینیم این تعابیر در مستحبات هم به‌کاررفته است: مثلاً در نماز شب و لذا نمی‌شود وجوبی از آن استفاده کرد. ما می‌خواهیم بگوییم صرف این تعبیر که می‌گوید مع المتعلق اگر متعلقش واجب است، می‌گوییم نمی‌شود از این وجوب را فهمید این هم یک نکته در روایت است. یک نکته هم این است که اینجا هم اطفال دارد اولاد ندارد؛ مثل همان روایت اول است که صبیان بود اینجا اطفال دارد، اطفال اعم از بچه خود یا بچه دیگران است. به خلاف روایت دوم که اولاد داشت. نکته دیگر هم در این روایت، این است که این روایت حدیث قدسی است که از حضرت موسی (ع) نقل می‌شود. آیا این مربوط به شرائع سابقه است؟ جوابش این است که نه! برای اینکه این روایت را امام صادق (ع) نقل می‌کند و سابق گفتیم هر چه از احکام و معارفی که در شرائع سابقه باشد اگر در قرآن نقل بشود یا معصومی آن را نقل بکند این در حقیقت صبغه شریعت محمد (ص) را می‌گیرد و صبغه شریعت اسلام را پیدا می‌کند؛ و آنجایی که این قرینه را نداشته باشیم آنوقت بحث استصحاب شرائع سابقه می‌آید، که در تنبیهات رسائل بود، چون آنجا قرینه نداریم و الا خود اینکه امام صادق (ع) این را از حضرت موسی (ع) نقل می‌کند معلوم می‌شود مال شریعت اسلام است. این هم از روایت سوم.



## مناقشه در روایت نظر والد الی ولده حبا له عباده

روایت چهارم باز در مستدرک است و باب شصت و چهار همین ابواب احکام اولاد بهذا الاسناد علی ما فی نسخه الشهید قال رسول الله صل الله علیه و آله و سلم «نَظَرُ الْوَالِدِ اِلَى وَلَدِهِ حَبًّا لَهُ عِبَادَةٌ»<sup>۱</sup> اینجا در مورد نظر پدر به فرزند است نظری که از محبت ناشی بشود و این عبادت است. این هم دلیل چهارمی است که ممکن است اینجا اقامه بشود. اولاً: این روایت از نظر سندی سندش در روایت دوم می‌گوید «بهذا الاسناد» یعنی به همین سندی که در روایت اول است، سند روایت اول هم سند کامل نیست. آنجا دارد جعفریات باسنادی عن جعفر بن محمد سند کاملش در دو باب قبل باب شصت و سه، حدیث اول آمده است؛ که عبدالله بن محمد عن محمد بن محمد بن موسی بن اسماعیل است این سند معتبری نیست. عبدالله بن محمد و محمد بن محمدی که در آنجا آمده، توثیق ندارند، مشترک بین چند نفر هستند که هیچ کدام توثیق ندارد. الف: لذا سندی که در جعفریات آمده سند معتبری نیست این یک اشکال است؛ که سندش معتبر نیست. سند کامل این در حدیث اول باب شصت و سه آمده. ب: اشکال دیگرش هم این است که می‌گوید: «علی ما فی نسخه الشهید» یعنی جعفریات دو نسخه دارد، که در یک نسخه‌اش این نیست و در یک نسخه هست، منتهی شاید این اشکال وارد نباشد؛ ممکن است کسی بگوید نسخه شهید نسخه معتبری است ولی به هر حال سندش معتبر نیست، این به لحاظ سند است. ثانیاً: به لحاظ دلالت هم این روایت مستقیم مربوط به محبت نیست، بلکه مربوط به نگاه محبت‌آمیز است. مگر اینکه کسی بالملازمه استفاده بکند که محبت خودش مستحب است ولی این ملازمه تام نیست؛ و لذا این روایت هم سندش هم دلالتش در بحث محبت ضعیف است به این ترتیب تا اینجا که ما تفحص کردیم روایاتی که وجود دارد همین است. البته روایات دیگری هم در باب دوم احکام اولاد آمده ولی آن روایت، روایت جدیدی نیست. همان روایتی است که در باب هشتاد و هشت آمده، ابواب احکام اولاد باب دو حدیث هفت آن روایت «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْ كَدَّ» هست، ولی این روایت جدیدی نیست همان روایتی است که در باب هشتاد و هشت حدیث چهار آمده که مرسله ابن ابی عمیر از امام صادق (ع) است و لذا روایت پنجم نیست همان روایت است، منتهی دو سند دارد نهایتاً مرسله ابن ابی عمیر از امام صادق

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص: ۱۷۰



(ع) است که «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لَشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا»<sup>۱</sup> و اعتبارش هم متوقف بر این است که مرسلات ابن ابی عمیر را کسی بپذیرد، ولی ما قبول نداریم. ولی عده‌ای از بزرگان آن را قبول دارند.

## دفع شبهات در استحباب محبت اولاد

ما به این ترتیب اصل محبت به عنوان پدیده قلبی که امر غلیظی هست و اینها دلیل معتبری برای اینکه بگوییم این مستحب است، دلیل معتبری برای این پیدا نکردیم و یک نکته دیگر هم عرض بکنم؛ اگر یک وقت دلیلی هم داشته باشد، اولاً: نمی‌شود کسی شبهه‌ای بکند که این امر طبیعی غریزی است که معمولاً دارند، یعنی چه که مستحب بشود؟ این مانعی ندارد بسیاری از امور غریزی و طبیعی است که مستحب شده، چیزهایی که مطبوع طبع شخص هم هست مناسب با ذوق و سلیقه و علائقش هم هست این مانعی ندارد این شبهه نیست. ثانیاً: اینکه محبت اختیاری نیست، این هم شبهه نیست گفتیم: محبت امر اختیاری است و لذا ممکن است کسی دو شبهه در مورد استحباب محبت اولاد داشته باشد؛

الف: اینکه محبت امر غریزی است، امر غریزی خودش هست برای چه بگوییم مستحب است و ترغیب بکنیم. گفتیم: این امر خیلی وجود دارد و ثمره‌اش این است که گاهی بر خلاف حالت طبیعی استثنا پیدا می‌کند، می‌گوید آنجا هم در خودت ایجاد بکن و ثمره‌اش هم این است که همان مستحبی می‌شود و ثواب پیدا می‌کند. ثمره دارد این یک شبهه است.

ب: یک شبهه هم دیروز عرض کردم ممکن است کسی بگوید: محبت امر اختیاری نیست، امر درونی است، این را هم دیروز مفصل توضیح دادیم که امر اختیاری است بنابراین ثبوتاً می‌شود گفت؛ این امر مستحبی است، دوست داشتن اطفال و اولاد امر مستحبی است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۵۰



## توجیه روایات در استحباب محبت

اما اثباتا چهار پنج روایتی که به عنوان ادله خاصه گفتیم هم‌هاش ضعفی داشت مگر بنا بر برخی موارد.

الف: اگر کسی بگوید اینجا از باب تسامح در ادله سنن راهی دارد، اگر کسی آن قاعده را بپذیرد بگوید تسامح در ادله سنن می‌کنیم و این روایت را قبول داریم.

ب: یا اینکه قاعده دیگری که ما می‌گفتیم که اگر در موضوعی تعدادی از روایات باشد و امر هم مستحب است و آن شرایطی که در خبر مستفیض می‌گفتیم آن هم بگوید ممکن است اینجا قائل به استحباب شد.

ج: یک استدلال دیگری هم که می‌شود برای تأیید این استحباب کرد، این است که مظاهری از این محبت مثل بوسیدن و نوازش و اینها دلیل داریم که بعد می‌خوانیم که ممکن است بگوییم آنها بالملازمه تأیید می‌کند. که آنها هم غالباً باید همراه با محبتی باشند، می‌شود از آنها هم تأییدی استفاده کرد برای اینکه محبت مستحب است. بنابراین اگر بخواهیم استحباب محبت را با آن استدلالات سخت بگیریم روایاتش معتبر نیست؛ تنها راهش این است که تسامح در ادله سنن را بپذیریم یا خبر مستفیض را در اینجا بگوییم مصداق دارد به اضافه مظاهر محبت که بعد بحث می‌کنیم. البته این سیره و ارتکاز عقلانی وجود دارد ولی نمی‌توانیم از آن استحباب به دست بیاوریم بیش از اباحه بعید است استفاده بشود. این نکته ایشان را می‌شود مؤید قرار داد، این بیانی که عرض می‌کنم نه صرف سیره و ارتکاز، ما توصیه‌هایی که می‌بینیم ائمه و اولیاء و انبیاء به فرزندانشان داشتند، یا آن تعبیرهایی که در نامه حضرت به امام و محمد بن حنفیه هست که «وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كَلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي»<sup>۱</sup> آن تعبیری که آنجا دارد از آنها نمی‌شد استفاده استحباب کرد ولی مجموعه سیره‌هایی که می‌بینیم که با یک علاقه‌مندی توصیه می‌کند و اقدام به تربیت می‌کند، اینها همه مبتنی بر یک نوع محبت است و لذا ممکن است بگوییم این نوع سیره‌ای که وجود داشته و ارتکازی که وجود دارد، که علاقه خودشان را به فرزندانشان با مظاهر مختلف ابراز می‌کنند این بدون رجحان آن علاقه، نمی‌شود بدون علاقه واقعی نمی‌شود و لذا در آن نوعی رجحان است ممکن است این را مؤید قرار بدهد از آن ادله عامه هم گفتیم اگر محبت قلبی که خواه‌ناخواه خودش را نشان می‌دهد اگر این منشأ

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص: ۵۷





«وقایه عن النار» بشود یا منشأ دلالت الی ربه بشود آن هم گفتیم در آن حدش واجب می‌شود بنابراین بعید نیست که ضمیمه کردن مجموعه این روایات، به اضافه روایاتی که ابراز محبت را در قالبهای مختلف توصیه کرده به اضافه سیره و ارتکاز اینها افاده بکند که یک نوع محبتی مستحب است، بعید نیست در این حد نظر داد که محبت نسبت به اولاد، اطفال به طور کلی و به اولاد به طور خاص رجحان و استجابی دارد، بعید نیست که در این حد بشود نظر داد.

### وجوب محبت

اما اگر درجه‌ای از محبت مبنا و پایه سعادت او بشود و نقشی در هدایت و ضلالت او داشته باشد، اگر محبت نکند و ترکش بکند موجب گمراهی بشود در آن درجه اگر احراز بشود واجب هم هست. این به عنوان قاعده عامه هست و دلیل خاص ندارد، از باب وقایه است از باب ضرورت هدایت است و عنوان ثانوی است. این عنوان ثانوی دو اصطلاح دارد؛ یک اصطلاح ثانوی است اگر بخواهیم وارد بشویم، داستان طول می‌کشد ولی روی قاعده عامه‌ای ما می‌گوییم این هم واجب است بخصوص محبت نیامده بلکه با عنوان عام می‌گوییم این واجب است چون این موجب وقایه عن النار است موجب این است که او هدایت بشود و اگر این محبت را ایجاد نکند و نداشته باشد بی‌اعتنایی بکند و از این محبت غفلت بورزد این موجب گمراهی او و ضلالتش می‌شود یا موجب این می‌شود که لطمه‌های روحی مهم بخورد. آن از باب عنوان عام یا عنوان ثانوی بنا بر یک معنا واجب می‌شود. بنابراین نتیجه بحث این است که در یک حدودی که زیاد نیست و محبت روی قواعد عامه واجب است از آن حد که بگذریم بعید نیست بگوییم: مجموعه این روایات و مؤیدات مستحب است این بحث محبت بود که در تربیت روحی و عاطفی یک عنوان بود که بحثهای روان‌شناختی و اینها هم اشاره کردم و در روان‌شناختی و اینها حرفهای مهم و خوبی وجود دارد.

### سوال؟

جواب: ما هر چه بود آوردیم ادعایمان تتبع تام است، واقعاً اگر روایت جدیدی پیدا بکنیم خیلی خوب است باید فکر بکنیم در مظاننش فحص کردیم و آوردیم کار روایی جدیدی نیست. روی مظاهرش بحث می‌کنیم.



## محبت نسبت به دیگران

نکته دیگر این است که در محبت نسبت به انسان‌های دیگر و مؤمنین به عنوان بحث عام، ادله‌ای داریم که در بحث‌های بعدی متعرضش خواهیم شد، ما فعلاً بحث محبت اطفال و اولاد را بحث می‌کنیم و الا اگر ادله عامه‌ای هم داشته باشیم بر اینکه محبت نسبت به دیگران مستحب است طبعاً ممکن است، شامل اینها هم بشود، منتهی این ادله عامه محبت نسبت به دیگران را ان شاء الله بعد از اینکه تربیت خانوادگی تمام بشود روی کلیت تربیت در آنجا بحث می‌کنیم این موضوع اول بود.

## یادآوری

پس مابعد از اینکه بحث‌های آموزشی را تمام کردیم و بعد از اینکه وارد تربیت دینی یعنی اعتقادی و عبادی و احکام شدیم که یکی دو محور کلی بود. محور سوم تربیت روحی و عاطفی است همه اینها هم زیر مجموعه تربیت خانوادگی است چون بعضی دوستان بودند یا نبودند چهارچوب بحث ما این بود که بعد از مباحث تعلیم و تعلم وارد تربیت شدیم، وارد مبحث تربیت شدیم که عنوان کلی بحث تربیت خانوادگی می‌شود. اولین بخش بحث که تربیت خانوادگی است. تا به حال حول سه محور پیش آمدیم؛ محور اول: مسائل بدنی و تربیت جسمانی بود. محور دوم: تربیت دینی شد که در تربیت دینی تربیت اعتقادی و عبادی و. شد. محور سوم: که تربیت روحی و عاطفی است.

## مناقشه در مرسله محمد بن یعقوب

اینجا هم باب هشتادونه است که روایتش را ملاحظه می‌کنید روایت باب هشتادونه مربوط به این بحث است روایت اول مرسله‌ای است که محمد بن یعقوب در کتاب النکاح ابواب احکام اولاد باب هشتادونه حدیث اول است دارد که محمد بن یعقوب عن علی بن محمد بن بندار عن احمد بن ابی عبدالله عن عدة من اصحابنا عن الحسن بن علی بن یوسف العضدی عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال «جاء رجلٌ إلى النبیِّ ص فقال ما قبَّلتُ صبیّاً قطُّ



فَلَمَّا» تا بحال بچه خودم را نبوسیدم، وقتی رفت حضرت فرمود: «هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» این اهل آتش است که به فرزندان خودش اینقدر بی عاطفه است. این روایت که هم در من لا یحضر هم در کافی هم در تهذیب آمده از لحاظ سند اعتبار ندارد. هم مرسله است هم حسن بن علی بن یوسف عضدی اعتبار ندارد و لذا مرسله است اما از نظر دلالت اگر ما می‌خواستیم ظاهر اولیه این را بگیریم؛ بایستی بگوییم: بوسیدن بالجمله نسبت به فرزند واجب است برای اینکه ترکش می‌گوید من اهل النار است ظاهرش این است حتی در حد وجوب هم می‌تواند دلالت بکند. ولی چون قطعاً قائل به وجوبی ما نداریم این روایت اگر معتبر هم بود، این را بر نوعی مبالغه حمل می‌کردیم نه اینکه بخواهد بگوید ترک این حرام است و لذا ذهن فقهی اجازه به حرمت و اینها نمی‌دهد، حتی اگر روایت معتبر باشد. بیشتر نوعی مبالغه است و اینکه بگوید این نبوسیده به آتش می‌رود از نظر فقهی نمی‌تواند حرمت را بفهمد و لذا نوعی تأکید و مبالغه بر این است که ترک بوسیدن کراهت دارد و بوسیدن مستحب است. دو حکم است؛ هم کراهت ترک است و هم استحباب فعل است. این هم یک وقتی بحث کردیم که همه مستحبات اینطور نیست که ترکش کراهت داشته باشد، بعضی اینطور است که دلیل می‌خواهد و لذا استحباب چیزی با کراهت ترکش ملازمه ندارد، یا اگر ترک چیزی کراهت داشت فعلش مستحب است! این ملازمه ندارد دلیل خاص می‌خواهد، منتهی اینجا دلیل داریم البته سندش معتبر نیست.

## نکته‌های روایت

اولاً: یک نکته در این روایت این است که ظهور اولیه این روایت حرمت ترک بوسیدن نسبت به فرزندان است. ولی چون قطع داریم که چنین چیزی نیست این نوعی مبالغه در کراهت می‌شود. ثانیاً: اینکه اگر اینجا روایت معتبر بود می‌گفتیم ترکش کراهت دارد و فعلش مستحب است، صرف ترک مستحب نیست بلکه مکروه است. ثالثاً: این است که استحباب بوسیدن یا کراهت ترکش فی‌الجمله است. فی‌الجمله می‌گوید باید به این امر تعلق بگیرد ولی حد و حدودش را مشخص نمی‌کند.

سوال؟

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۵۰



جواب: آن یک قاعده است ولی هر قاعده‌ای استثناء بر می‌دارد به یک موضوعی می‌رسد قطع داریم که ارتکاز فقهی که این نمی‌تواند این امر محرم باشد این ارتکازات فقهی است شم الفقاهه است، چیزی نیست که بشود بگوید یک قاعده است قاعده آن است ولی قرائن حالی و مقالی می‌آید جلوی این را می‌گیرد اینکه چنین چیزی اگر از محرمات بود هم گفته می‌شد و هم فتوائی نسبت به آن وجود داشت معلوم می‌شود چیزی نیست. سندش هم معتبر نیست.

سوال: اینکه گفته «من اهل نار» این نبوسیدن فرزند نشانه‌ای از اهل آتش بودن است نه اینکه به صرف یک عمل نبوسیدن اهل آتش بشود؟

جواب: این هم به ذهن من می‌آید چیز بدی نیست که «هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» در ذهنم بود، که علاوه بر اینها پیامبر در اینجا نمی‌فرماید، البته ظهور اولیه‌اش این است که اهل نار بودنش به خاطر این عمل است، ولی می‌شود احتمال دیگری داد که این نشانه‌ای از این است که آدم درستی نیست، نه اینکه خود این، کار بدی است. این توجیه در اینجا است البته این توجیه ظاهر اولیه نیست در هر حال این روایت به تنهایی معتبر نیست اگر معتبر بود نمی‌توانستیم حرمت را بگوییم.

سوال: اگر معتبر هم بود حکم به کراهت می‌دادیم؟

جواب: کراهت را افاده می‌کرد. اینکه گفته‌اند: فتوای به حرمت نیامده، شاید به خاطر این است که روایت معتبر نبوده، نه اینکه این برداشت را نداشتند شاید این را می‌گفتند؛ ولی حتی اگر معتبر هم بود باز هم نمی‌شد به این پایبند بود. آن درست است اینکه فتوی نیست شاید به خاطر این است که این سند اعتبار نداشت.

## مناقشه در حدیث فضل بن ابی غزه

روایت دوم همین باب هست که دارد که «قد تقدم فی حدیث فضل بن ابی غره» این روایت دوم باب هشتادونه حدیث فضل بن ابی غره است. اصل حدیث در باب هشتادوسه حدیث سه آمده است. این حدیث دو اینجا در واقع حدیث سه باب هشتادوسه است که کمی مفصل‌تر است حدیث باب هشتادوسه اگر ملاحظه بکنید آنجا اینطور است «عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن شريف بن سابق عن الفضل بن ابی غره عن ابی عبدالله علیه السلام» که امام صادق نقل می‌کند که «قال رسول الله صل الله عليه و آله و سلم من قبل و لده كتب الله عز و جل



لَهُ حَسَنَةٌ وَمَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup> تا آخر سه مطلب در این روایت هست این روایت «من قبل ولده كتب الله له حسنه» آمده این روایت از نظر سندی و دلالتی باید بحث بشود؛ از نظر سندی این روایت ضعیف است برای اینکه شریف بن ثابت و فضل بن ابی غره این دو راوی آخری که در سند قرار گرفته اند هر دو غیر موثق هستند، از رجال مشهور نیستند؛ و ظاهراً از رجال کامل الزیارات هم نیستند. عده من اصحابنا مرحوم کلینی درست است اگر شما شریف بن سابق و فضل بن ابی غره ببینید در کامل الزیارات هست یا نیست مهم است. این روایت توثیق ندارد این از نظر سند بود، اما از نظر دلالت دلالتش بر استحباب است «مَنْ قَبْلَ وَلَدِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَسَنَةً» طبق قاعده دیروز گفتیم چنین وعده‌های ثواب اخروی، مطلق رجحان را می‌رساند نه وجوب را، البته دقیقش استحباب نیست، دقیقش رجحان است یعنی جامع است نتیجه تابع اخص مقدمات است بیش از استحباب نمی‌شود استفاده کرد.

## نقد روایت روضه الواعظین

روایت دیگری است که دلالت بر این مطلب می‌کند؛ روایت سوم باب هشتادونه هست که در روضه الواعظین آمده. این روایت مقطوعه هست و سندی برایش ذکر نشده دارد که «اکثروا من قبله اولادکم فإن لکم بكل قبله درجة فی الجنة مسیره خمس مائة عام» ثواب عجیبی برای ابراز این محبت ذکر می‌کند. این هم روایت چهارم است سندش مقطوعه است، هم در روضه الواعظین آمده هم در مکارم الاخلاق آمده است. مشکل مکارم الاخلاق مرحوم طبرسی و روضه الواعظین که دو کتاب اخلاقی است و روایات خوبی از نظر اخلاقی در اینها هست معمولاً اینها مقطوعه است سندی ندارد. روایت چهارم هم روایتی است که در مکارم الاخلاق آمده و عامه هم در کتیشان این را نقل کرده‌اند دارد؛ که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْبَلُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ عَيْنَةً وَفِي رِوَايَةٍ غَيْرِهِ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مَا قَبَّلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ قَطُّ فَقَالَ صَ مِنْ لَأَ يَرْحَمُ لَأَ يَرْحَمُ»<sup>۲</sup> این هم این قصه است که ممکن است با داستانی که در روایت اول نقل شده بود که حضرت فرمود «هذا رجل من اهل النار» اینجا دارد که «مَنْ لَأَ يَرْحَمُ لَأَ يَرْحَمُ» ممکن

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۴۹



است اینجا دو قصه باشد یا یک قصه باشد. این روایت هم سندش معتبر نیست، ولی دلالتش دلالت معتبری است و مثل روایت اول کراهت را می‌رساند. این چهار روایتی که ملاحظه کردید هیچ کدام سندش معتبر نیست؛ اما دلالت اینها دو طائفه می‌شوند؛

الف: دو تا کراهت ترک قبله را می‌رساند که خیلی مؤکد است.

ب: دو تا استحباب قبله را می‌رساند. که این روایات دو گروه می‌شود و همه اینها هم مربوط به فرزند است نه اولاد (مطلق اطفال) حتی روایت اول هم که صبی دارد، قید دارد می‌گوید: «صبیالی» و لذا فرزند می‌شود. پس الف: دو تا از روایات استحباب را افاده می‌کنند.

ب: دو تا کراهت ترک را افاده می‌کنند، که این بالاتر است و همه مربوط به فرزند است نه بچه‌های دیگر، این چهار روایتی بود که اینجا هست.

## مناقشه در روایت مرسله

در همین زمینه در باب شصت و پنج مستدرک هم روایتی آمده که یک روایت است که معتبر نیست؛ در لب اللباب قطب راوندی آمده و مرسله است و قصه‌ای را نقل کرده است که «كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِ ابْنٌ وَ بِنْتُ فَقَبِلَ الْبَنَ بَيْنَ يَدَيِ الْبِنْتِ فَقَالَتْ أ تُحِبُّهُ يَا أَبَه» وقتی حضرت بوسید. دختر پرسید: آیا دوستش داری؟ حضرت فرمود: بله، دختر گفت: «ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحِبُّ أَحَدًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» من فکر می‌کردم شما غیر از خدا کسی را دوست نداری! «فَبَكَى» حضرت به گریه افتاد که مبادا این محبت نسبت به خدا کم بشود. ولی بعد فرمود: «الْحُبُّ لِلَّهِ وَالشَّفَقَةُ لِلْأَوْلَادِ» در واقع می‌خواهد بفرماید این محبت یک محبت ذاتی اصیلی در برابر آن نیست و الا شفقت هم نوعی محبت است می‌خواهد بگوید این در طول آن هست و اصیل و بالذات نیست. این روایت می‌خواهد بگوید این فعل حضرت دلالت بر نوعی رجحان می‌کند.

سوال: ؟



جواب: در مورد خدا عظمت خدا است ولی اینجا شفقت است یعنی برای کمک به او است نگاه از حوزه بالا است نه اینکه محبتی که اصیل و ذاتی است.

## جمع بندی

این پنج روایت است ممکن است در نقل‌هایی که عامه دارند در مورد بوسیدن امام حسن و امام حسین (ع) باز هم روایت داشته باشد البته آن هم باید الغاء خصوصیت بکنیم از امام حسن و امام حسین (ع). این هم مجموعه پنج شش روایت است که ممکن است روایات دیگری هم اینجا داشته باشیم، این روایات هم الکلام الکلام. اینها می‌تواند خودش نوعی بحث محبت را هم تقویت بکند این مجموعه هم بنا بر اینکه کسی تسامح در ادله سنن را بپذیرد یا بگوید نوعی مستفیذ است چند قصه دیگر هم در تاریخ و اینها دارد. اگر مجموعه اینها یکی از دو راه را دارد، برای اینکه به حد استحباب بشود رساند و بگوییم نوعی رجحانش را بشود نظر و فتوی داد، ولی اگر کسی خیلی مته به خشخاش بخواهد بگذارد طبعاً نمی‌شود البته آن پنج شش روایت محبت با این روایات قبله همدیگر را تأیید می‌کنند. البته واضح است که قبله و بوسیدنی که این تأکید شده قبله و بوسیدن از روی محبت است امر واضحی است؛ و لذا آن روایات و این روایات می‌توانند همدیگر را تأیید بکنند. مثلاً روایات قبله فرزند خودش را می‌گوید، نسبت به دیگران ندارد؛ و در باب یتیم مسئولیتی علی رأس و اینها دارد ولی باب قبله و اینها نسبت به دیگری ندارد. آنها همه بحث‌های کلی است که محبت ورزیدن به دیگران است و ابرازش هم اگر منعی نداشته باشد مانعی ندارد. این دو بحث محبت و قبله بود که با نوعی تسامح یا استفاضه می‌شود به استحبابش فتوی داد نکات دیگری هم وجود دارد که جلسه بعد مطرح می‌کنیم.